

بر سر طبقه کارگر در آمریکای شمالی چه می‌آید؟

فرد وستون

ترجمه بابک کسرای

babakkasrayi@yahoo.com

فرد وستون در بازگشت از سفری اخیر به کانادا و آمریکا به شرح آنچه دیده است می‌پردازد؛ آثار اقدامات ریاضت‌کشی بر پیوند اجتماعی جامعه، کاهش آموزش و پرورش و خدمات درمانی اما در عین حال واکنش طبقه کارگر همچون افزایش روحیه رزمندگی در میان معلمان، پرستاران، جمع‌آوران زباله‌ها و ...

ایالات متحده قدرتمندترین کشور سرمایه‌داری در جهان و بزرگترین بازار واحد در کل کره زمین است. این بخشی از جهان است که میلیون‌ها نفر از فقرا آرزوی مهاجرت به آنرا دارند چرا که رویای فرار از جهنمی را در سر دارند که در بسیاری کشورهای آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا در آن زندگی می‌کنند. و میلیون‌ها نفر موفق شده‌اند به این‌جا برسند و بسیاری‌شان به طور غیرقانونی از مرز آمریکا و مکزیک می‌گذرند.

تفاوت بین شهری مثل نیویورک در آمریکا و لاگوس در نیجریه نمی‌توانست بیش از این باشد. یادم هست که مرا به آجگونل، یکی از فقیرترین بخش‌های لاگوس بردند. وقتی در این محله راه می‌رفتم برای اولین بار در زندگی‌ام احساس کردم به معنای کلمه در جهنم زنده قدم بر می‌دارم.

نیویورک و لاگوس: دو روی یک سکه

یادم هست از خانه محقر کارگران دیدار کردم. یک خانه بخصوص مرا تحت تاثیر قرار داد. داخل شدم و به این فکر بودم که آشپزخانه کجاست، دستشویی کجاست، جای لباس‌ها کجاست... اما خبری از هیچ کدام از این‌ها نبود. «جای لباس‌های» این کارگر چند چوب‌برختی با یک دست شلووار اضافه و یک پیراهن بود که آویزان شده بود. و تخت؟ تختی در کار نبود! تشکی و بالشی روی زمین، تخت بود. آب را باید از چشمه‌ای در نزدیکی خانه می‌آوردند. البته دوشی هم داشتند... دوشی دستجمعی در آخر محله، رو باز، پشت چند پارچه چروکیده.

کودکان را دیدم که در کثیفی بازی می‌کنند و آب سیاه در خیابان می‌ریزد و درست به همانجایی می‌آید که آن‌ها بازی می‌کنند. یادم هست که آن موقع فکر می‌کردم چنین فقر عظیمی در کشوری وجود دارد که منابع غنی نفت دارد اما هیچ بخشی از ثروتی که این نفت تولید می‌کند به سوی این مردم «سرازیر» نمی‌شود.

در سفر اخیرم به آمریکا دور و بر منهن قدم می‌زدم و هر چه می‌کردم ذهنم از آنچه در نیجریه دیده بودم خلاص نمی‌شد، همانطور که به ساختمان کرایسلر، ساختمان امپایر استیت، برج ترامپ و تمام سایر ساختمان‌های گول‌آسایی که در صف‌های بی‌پایان مانند نمادهای قدرت عظیمی که آمریکا بوده و هست صف کشیده‌اند، خیره شده بودم.

در ضمن هر چه می‌کردم از این فکر خلاص نمی‌شدم که این قدرت عظیم و تمرکز ثروت بر پایه آن فقری است که در نیجریه دیده بودم. ثروتی که از چاه‌های نفت نیجریه خارج می‌شود کجا

می‌رود مگر به شرکت‌های چندملیتی که بعضی‌هایشان دفترهای آنچنانی در جاهایی مثل منهتن دارند؟

بدهی روزافزون در کانادا

پیش از رسیدن به آمریکا در کانادا بودم و در آنجا در جلساتی در مونترال و تورنتو صحبت کردم. در کانادا رسانه‌ها از سلامت ظاهری نظام بانکی کشور دم می‌زنند که مثلا کمتر در خطر طوفانی است که آمریکا و اروپا را در بر گرفته. کسری بودجه ملی کانادا در پایان آخرین سال مالی ۴۴/۸ میلیارد دلار کانادا بود و بدهی ملی‌اش به ۸۱۴/۲۶ میلیارد دلار رسیده است که شامل ۶۲/۳ درصد تولید ناخالص داخلی می‌شود. این سطحی تقریبا برابر با آمریکا و کشورهای مثل آلمان و فرانسه است در نتیجه در این میان چیز زیادی نیست که پزیش را بدهند.

و به وضع استان‌ها کانادا مثل کبک و انتاریو که نگاه کنی می‌بینی که دلیل پز و پز دادن حتی کمتر است. بدهی کبک ۲۸۵/۶ میلیارد دلار یعنی ۹۴ درصد تولید ناخالص داخلی استان است. این رقم نزدیک به سطح بدهی در جاهایی مثل یونان و ایتالیا است. وضع انتاریو کمی بهتر از کبک است... فعلا بدهی دولتی کلی آن حدود ۳۷ درصد تولید ناخالص داخلی است. اما تخمین‌ها نشان می‌دهد که وضع انتاریو در دهه پیش رو به همان بدی کبک خواهد شد.

این نشان می‌دهد که چرا در کشوری به ظاهر ثروتمند مردم مدام حرف کاهش مخارج عمومی و بسته‌های ریاضت‌کشی را می‌شنوند. این علاوه بر دهه‌ها فشار بر طبقه کارگر کانادا است.

کبک: ساعت‌های طولانی‌تر، حقوق پایین‌تر

یک روز که در متروی مونترال سفر می‌کردم روزنامه‌ی رایگان محلی، «مترو مونترال» را برداشتم و به آمار جالبی راجع به استان رسیدم. تیتیر مقاله بود «Quand travailler plus ne rapport pas plus – Les familles travaillent plus qu'avant, mais leurs gains diminuent» (وقتی کار کردن بیشتر پول بیشتری نمی‌آورد – خانواده‌ها بیش از پیش کار می‌کنند اما درآمدها پایین می‌آید).

ارقام موجود در مقاله این وضعیت را نشان می‌دهد. در دوره ۳۰ ساله بین ۱۹۷۶ و ۲۰۰۶ میزان متوسط زمانی که هر خانواده صرف کار کرده سالی ۱۴ هفته افزایش یافته است. این نتیجه زنان بیشتری که سر کار رفته‌اند، افزایش در پاره‌وقتی و غیره است. اکنون در این کشور ثروت و فرصت تصور می‌رود که ۱۴ هفته کار اضافه در سال به خانواده‌ها سطح زندگی بالاتری بدهد. اما بر عکس، به گفته همین مقاله، ۷۰ درصد خانواده‌ها شاهد بوده‌اند که درآمدهایشان از لحاظ واقعی در همین دوره ۳ درصد پایین رفته است.

پس این درآمد اضافه ایجاد شده کجا رفته است؟ مقاله توضیح می‌دهد خانواده‌های ثروتمندتر شاهد ۶ درصد بالاتر رفتن درآمدشان بوده‌اند. آمار جالب دیگری هم ارائه شده. در پایان همین دوره ۳۰ ساله، ۱۰ درصد بالای خانواده‌ها کمتر کار می‌کردند و بیشتر در می‌آوردند. این ۱۰ درصد بالا هفته‌ای ۶/۵ ساعت کمتر از سال ۱۹۷۶ کار می‌کردند اما درآمدشان ۲۴ درصد بالاتر رفته بود. سهم کلی‌شان از درآمد ملی از ۵۳ به ۵۹ درصد رسید. و در پایین این فهرست آمار، ۱۰ درصد فقیرترین شاهد بودند که سهمشان از درآمد ملی از ۱۰ درصد به ۷ درصد سقوط کرد.

این آمار تصویر خیلی روشنی از آنچه طبقه کارگر کانادا در ۳۰ سال گذشته باید از سر می‌گذراند می‌دهد. خانواده‌های کارگری مجبورند بیشتر کار کنند تا سطح زندگی خود را حفظ

کنند. ۳۰ سال پیش یک درآمد در خانوار متوسط می‌توانست زندگی قابل قبولی ارائه کند اما اکنون اغلب پیش می‌آید که دو نفر باید کار کنند و در بعضی مواقع کودکان هم برای بقا باید شغل‌های بعدازظهر، آخر هفته یا تعطیلات بگیرند.

آنچه در کبک می‌بینیم غارت طبقه کارگر است که ساعات بیشتری کار می‌کند و از لحاظ واقعی کمتر در می‌آورد در حالی که در دیگر سوی جامعه، اقلیتی از خانواده‌های ثروتمند در واقع دارند پولدارتر می‌شوند. در این‌جا بسیار واضح انتقال ثروت واقعی از یک طبقه به دیگری را می‌بینیم. ارزش اضافه بیشتری از طبقه کارگر بیرون کشیده شده تا در سوی دیگر شکاف طبقاتی، انباشت شود. این آمار در صحبت‌های من با مردم عادی طبقه کارگر در کانادا، که شکایت می‌کردند که نست به گذشته تعطیلات چندانی ندارند، تایید شد.

انتاریو: تنها یک سوم مردم در واقع حقوق بازنشستگی دارند

وقتی به تورنتو رفتم فرصت داشتم در جلسه‌ای از «باشگاه جوانان نیودموکرات تورنتو» صحبت کنم. موضوع جلسه، بریتانیا پس از انتخابات و تاثیر بلریسم بر حزب کارگر بریتانیا بود. بخاطر ارتباطات تاریخی، علاقه زیادی به این مساله وجود داشت. روندی که در ۳۰ سال گذشته در بریتانیا صورت گرفته بود، که قابل مقایسه با آماری است که در بالا از کبک نقل قول کردم، توضیح دادم.

وقتی توضیح دادم که در بریتانیا چه بر سر نظام خدمات اجتماعی می‌آید، با حمله به حقوق بازنشستگی و غیره، یک نفر از این گفت که در انتاریو فقط یک سوم مردم اصلا حقوق بازنشستگی دارند. این را آمار رسمی تایید می‌کند. این آمار خبر از کاهش پوشش حقوق بازنشستگی از نقطه اوج در سال ۱۹۸۵ (کمتر از ۴۰ درصد کارگران انتاریو) تا ۲۴/۷ درصد در سال ۲۰۰۵ می‌دهد. در بخش خصوصی این پوشش تا سطح ۲۵ درصد پایین آمده و از آن به بعد پایین‌تر هم رفته است. این کانادا است که یکی از بهترین جاهای دنیا برای زندگی به حساب می‌آید!

زمانی بود که کانادایی‌ها افتخار می‌کردند که نظام رفاهی‌شان نسبت به کشور آن سوی مرز بسیار بهتر است. حالا که سرمایه‌داری عمیق‌تر وارد بحران می‌شود، دو کشور بیشتر و بیشتر شبیه یکدیگر می‌شوند.

آمریکا: از فرستادن انسان به ماه تا دیپواتر هورایزن

نگاهی به کانادا که انداختم عازم امریکا شدم و در این‌جا تناقضات اجتماعی حتی فاحش‌تر بود. انباشت ثروت و قدرت که در طول دو قرن صورت گرفته هر جا که می‌روی روشن است. در عین حال این احساس هم هست که این قدر قدرت مدتی است رو به زوال است.

چهل سال پیش این کشوری بود که آدم به کره ماه می‌فرستاد! امروز کشور طوفان کاترینا و فاجعه دیپواتر هورایزن است که خلیج مکزیک را در بر گرفت. کشوری قدرتمند می‌بینیم که حتی نمی‌تواند از مردم خودش حفاظت کند، چنان‌که دو سال پیش در نیو اورلئان دیدیم.

یادم هست وقتی آن فاجعه صورت گرفت و تصاویر خانواده‌های فقیر نیو اورلئان در سراسر دنیا پخش شد، رفقای ما در نیجریه می‌گفتند مردم در آفریقا باورش نمی‌شود این‌ها واقعا در آمریکا اتفاق می‌افتد. آدم‌های آسیب‌زده سیاهپوست بودند، شرایط پس از طوفان بیشتر شبیه آفریقا بود و تاخیر طولانی در رسیدن کمک حسابی رنگ و بوی آفریقای داشت. اما فراری از واقعیت نبود: این ایالات متحده آمریکا بود، کشوری که بسیاری نیجریه‌ای‌های فقیر آرزوی گرفتن ویزایش را دارند!

در سرزمین «رویای آمریکایی» امروز ۱۵ میلیون بیکار داریم. بالاترین نرخ در ۲۷ سال گذشته. و در عوض میلیاردها دلاری که به بانکها داده شده، علیرغم بسته‌های انگیزشی، بیکاری اصلا در حال پایین رفتن نیست. در آمریکا که بودم ارقامی منتشر شد که نشان می‌داد در فصل اول سال ۴۳۱ هزار شغل ایجاد شده... اما ۴۱۱ هزار مورد این‌ها به لطف سرشماری بود که قرار است تازه امسال انجام شود. این‌ها شغل‌های موقتی است که به بسیاری جوانان داده شده اما مدت زیادی به طول نمی‌انجامد. این واقعیت که پس از بسته‌های انگیزشی عظیم دولت تنها ۲۰ هزار شغل واقعی می‌تواند در این اقتصاد بزرگ ساخته شود نشان از وضعیت واقعی اقتصاد است.

ناکامی بانکها و رشد فقر

در آمریکا که بودم روزنامه نیویورک تایمز را می‌خواندم. خواندنش مثل خواندن خبرنامه‌ای روزانه از فجایع اقتصادی است. روز ۲۸ مه این تیتراژ را خواندم: «با تعطیلی نهادهای بیشتر، شمار ناکامی بانک‌های آمریکا به ۷۷ رسید». این مقاله توضیح می‌داد که «مسئولین در روز جمعه سه بانک مربوط به هم در فلوریدا و یک بانک در نوادا و دیگری در کالیفرنیا را بستند و این تعداد بانک‌های ناکام امسال را به ۷۸ می‌رساند».

در ۳۰ مه تیتراژ دیگری خواندم: «فقرای جدید - سیاهپوستان ممفیس دهه‌ها دستاورد اقتصادی را از دست می‌دهند». این مقاله توضیح می‌داد: «میان درآمد سیاهپوستان صاحب خانه در ممفیس تا پنج شش سال پیش مدام افزایش می‌یافت. الان این میزان به سطحی پایین سال ۱۹۹۰ رسیده است - و، به گفته تحلیلی که دانشکده جامعه‌شناسی کوئینز کالج برای نیویورک تایمز انجام داده، تقریبا نصف نیزان سفیدپوستان صاحب خانه است».

در ۲ ژوئن مقاله دیگری دیدم: «لایحه شغل‌ها علیه کسری: نبرد نهایی» که بسیار ملال‌آور بود. مقاله توضیح می‌داد که کسری آمریکا قرار است در پنج سال آینده به ۸۰۰ میلیارد دلار برسد اما تنها در صورتی که کنگره کاهش مخارج را تایید کند و معافیت‌های مالیاتی که بوش اعمال کرده لغو کند - آن هم به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار. مقاله توضیح می‌داد که نیاز به کاهش عظیم مخارج در نظام تامین اجتماعی و در خدمات درمانی است. این هم از اصلاحاتی که اوپاما در خدمات درمانی وعده داد! این همه برای این است که تا سال ۲۰۱۵ کسری بودجه را بتوان در حد ۶۰۰ میلیارد دلار نگاه داشت.

به گفته مقاله مذکور: «... کنگره تنها نیاز ندارد تا سال ۲۰۱۵، ۲۰۰ میلیارد دلار از مخارج کم کند. باید این کار را بکند و در ضمن در سال ۲۰۱۶ به دنبال کاهش‌های بیشتر باشد و در سال ۲۰۱۷ باز هم به دنبال کاهش‌های بیشتر و تا سال‌های سال به دنبال کاهش‌های بسیار بیشتر». در این‌جا آینده طبقه کارگر آمریکا در یک کلام تصویر شده: دهه‌ها ریاضت‌کشی!

بورژوازی آمریکا با تناقضی روبرو است که نمی‌تواند حل کند. از یک طرف نمی‌تواند اجازه دهند مخارج دولتی از دست خارج شود. از طرف دیگر اگر بسته‌های ریاضت‌کشی را اعمال کنند این همین «احیای» بسیار اندک را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. مقاله از این می‌گوید که «دفتر بودجه کنگره تخمین می‌زند ۱/۴ تا ۳/۴ میلیون نفر که اکنون کار می‌کنند اگر بخاطر بسته‌های انگیزشی نباشد بیکار می‌شوند». سپس به این توضیح می‌رسد که کاهش مخارج دولت می‌تواند خطر رکود مضاعف را افزایش دهد.

حتی اگر در چهار سال آینده ایجاد شغل به همان سرعت بهترین سال‌های شکوفایی دهه ۱۹۹۰ ادامه پیدا کند، بیکاری در آمریکا همچنان در سال ۲۰۱۴ بالاتر از میزان پیش از آغاز رکود در سال ۲۰۰۷ خواهد بود.

«خوداشتغالی» یا همان بیکاری خودمان؟

مقاله‌ای دیگر با عنوان «مبتکر یا بیکار؟» که در همان روز چاپ شده بود می‌گفت:

«... شمار آمریکایی‌های خودمشتغل در دسامبر ماه گذشته از ۸/۷ میلیون در یک سال قبل به ۸/۹ میلیون رسید. خوداشتغالی در بین افراد ۵۵ تا ۶۴ ساله به نزدیک ۲ میلیون رسید، ۵ درصد بالاتر از سال ۲۰۰۸. از جمله بین مردم بالای ۶۵ سال میزان کسانی که شغل آزاد دارند به ۲۹ درصد افزایش یافت.»

شاید این باعث کمی خوشحالی شود. هر چه باشد آمریکا سرزمین فرصت‌های کسب و کار، ابتکار و کارفرمایی است و تنها با کمی سخت‌کوشی و عزم قاطع هر کسی می‌تواند در زندگی به موفقیت برسد. در واقعیت این بیزینس‌من‌های جدید کارگرانی هستند که شغل‌شان را از دست داده‌اند و مجبورند خود را بازسازی کنند و به کارگرانی بسیار منعطف تبدیل کنند!

نویسنده داستانی را تعریف می‌کند که بر سر یکی از آشناپانش، که او جورج می‌نامد، آمده است:

«جورج در یکی از بزرگترین شرکت‌های فن‌آوری و مشاوره جهان از معاونین بود تا این‌که سال گذشته در موجی از اخراج‌ها شغلش را از دست داد.»

پس بر سر جورج چه آمد؟

«بالاخره شرکت قدیمی او پروژه‌های جدیدی گرفت که به مهارت‌های جورج نیاز داشت. اما جورج را دوباره استخدام نکردند. در عوض او را از طریق «شرکت نیروی کار گروهی» پس آوردند، که اساساً آژانس کار موقتی است که الان دارد برای جورج قرار می‌بندد تا کار برایش پیدا کند. در عوض آژانس بخشی از نرخ ساعتی جورج را تصاحب می‌کند.

«اسمش شده این‌که جورج رئیس خودش است. اما او دارد دقیقا همان کاری را می‌کند که قبلا می‌کرد، برای پول کمتر و بدون هیچ مزایا - بدون خدمات درمانی، بدون طرح بازنشستگی (401(k)، بدون مرخصی برای مریضی، بدون تعطیلات باحقوق. بدتر این‌که درآمد و ساعات کارش غیر قابل پیش‌بینی‌اند اما صورتحساب‌های ماهیانه‌اش با نظم هراس‌آوری از راه می‌رسند.

«نرخ رسمی بیکاری در کشور شامل جورج نمی‌شود...»

اگر بخواهیم آثار بسته‌های انگیزشی و کارفرمایان دروغین را حذف کنیم و آن‌ها را به ارقام رسمی بیکاری اضافه کنیم، آمریکا اکنون با رقمی نزدیک‌تر به ۲۰ میلیون بیکار روبرو خواهد بود. وقتی کاهش مخارج شروع به تاثیرگذاری کند می‌توانیم انتظار داشته باشیم این رقم در دوره پیش‌رو واقعی شود.

شرکت‌ها از رکود سواستفاده می‌کنند تا هزینه‌های استخدام را پایین بیاورند و «انعطاف کارگران» را افزایش دهند. مقاله در ادامه می‌گوید:

«اخراج کارگران توسط شرکت‌های متوسط و بزرگ بالا رفته و استخدام کارگران جدید تقریباً ناپدید شده است. این شرکت‌ها از افول شدید به عنوان فرصتی برای حمله همیشگی به مخارج استخدام‌شان استفاده کرده‌اند - فن‌آوری‌هایی که به کار کمتر نیاز دارد به خدمت می‌گیرند و کار را به کارگران خارج یا کارگران قراردادی در همین کشور می‌سپارند. این توضیح می‌دهد که چرا تقریباً نیمی از بیکاران آمریکا بیش از شش ماه بدون شغل هستند - این

میزان بالاتر از هر زمانی از رکود بزرگ تا کنون است. این واقعیت در ضمن توضیح می‌دهد چرا بسیاری مثل جورج به صفوف خوداشتغالان پیوسته‌اند».

مقاله با اشاره‌ای اسفبار تمام می‌شود: «... باید بین شوق ابتکار و آغاز کسب و کار با استیصال خوداشتغالی تفاوت قائل بود».

کاهش پرستاران و معلمان

این از وضع «خوداشتغالان»! اما از شغل‌های امن دولتی چه خبر؟ در ۱ ژوئن **باز هم مقاله‌ای دیگر** به نام «شهردار پیشنهاد کاهش سمت‌های پرستاران مدارس را می‌دهد» به موضوع کاهش‌هایی که قرار است در خدمات پرستاری نیویورک انجام شود پرداخت. این مقاله می‌گفت:

«کارگران نیویورک با اخراج روبرو خواهند بود. کتابخانه‌ها آماده از دست دادن بودجه هستند و مددکاران منتظر دریافت پرونده‌های بیشتر. حالا به فهرست قربانیان کاهش بودجه شهری سمت‌های پرستاری در مدارس کوچک، عمومی و خصوصی، را هم اضافه کنید».

در ۲ ژوئن به مقاله دیگری رسیدیم راجع به آنچه بر نظام آموزشی آمریکا می‌گذرد. عنوان مقاله بود «مدارس نیویورک روبرو با درد بیشتر ناشی از اخراج‌ها» و اینگونه آغاز می‌شد:

«ناکیا هاسکینز، مدیر مدرسه، نگاهی به راهرویی در مدرسه براونستون بروکلین انداخت و با خود محاسبه‌ای سریع انجام داد.

«او با اشاره به درهای کلاس معلمان سه ستاره گفت: «احتمالا در خطر، در خطر، مطمئنا در خطر». هر کدام از آن‌ها از میان صدها نامزد انتخاب شده بود و اکنون به طور معمول هفته‌ای ۶۰ ساعت کار می‌کرد اما از آنجا که آن‌ها بین آخرین کسانی هستند که شهرداری استخدام کرده است، شاید شغل‌شان را از دست بدهند.

«مدارس در سراسر شهر آماده اخراج‌ها می‌شوند چرا که مقامات شهر تخمین زده‌اند شاید تا ۴۴۰۰ معلم شغل خود را از دست بدهند. اینان قربانیان مشکلات بودجه در شهر و ایالت هستند که تا حدودی از رکود ناشی می‌شود. اگر طرح نجاتی از شهرداری، آلبانی (پایتخت ایالتی نیویورک-م) یا کنگره از راه نرسد، این شغل‌های از دست رفته که انتظار می‌رود این هفته اعلام شوند اولین کاهش عمده در نیروی آموزشی شهر در بیش از سه دهه خواهند بود».

در اوایل امسال مایکل بلومبرگ اعلام کرده بود که نیویورک شاید مجبور شود ۱۱۰۰۰ نفر از ۷۹۰۰۰ معلم خود را اخراج کند. در اوایل این ماه بیش از ۴۰۰۰ معلم نیویورک با چشم‌انداز از دست دادن شغل خود روبرو بودند. سپس «خبر خوب» در ۳ ژوئن از راه رسید. آن روز نیویورک تایمز را برداشتم و خواندم:

«شهردار نیویورک، مایکل بلومبرگ، این هفته انتخاباتی عاقلانه انجام داد و تصمیم گرفت حقوق معلمان را ثابت نگاه دارد و در عوض کسی را اخراج نکند. این خبر خوشی برای کودکان شهر و برای حدود ۴۴۰۰ معلمی است که قرار بود شغل خود را از دست بدهند. این راه‌حلی منصفانه در شرایط سخت است».

معلمان آمریکا با همان گزینه معمول رئیس و روسا روبرو هستند یا از دست دادن شغل یا کاهش دستمزد. واقعیت این است که نیویورک استثنا نیست و هزاران معلم در سراسر کشور با چشم‌انداز از دست دادن شغل بخاطر کاهش درآمدهای دولتی روبرو هستند.

... و تاخیر در بازگشت مالیاتی

(توضیح مترجم: در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، کارگران و مردم کم‌درآمد که مجبورند مثل بقیه روی همه اجناس مالیات پرداخت کنند معمولاً در پایان سال مالی با پر کردن فرمی که تمامی منابع درآمد و خرج‌شان را توضیح می‌دهد، مقداری پول از دولت پس می‌گیرند که این به «بازگشت مالیاتی» (tax return) معروف است-ب.ک).

و این مرا به خبر دیگری می‌رساند که در ۲ ژوئن خواندم و آن مقاله‌ای بود با عنوان «با انباشت صورتحساب‌های ایالت، بازگشت‌های مالیاتی در فهرست کارهایی که باید انجام شود دفن شده‌اند» که توضیح می‌دهد:

«به لطف رکود اقتصادی، نیم دوجین ایالت که پول نقد کم دارند چک‌های بازگشت مالیاتی خود را به تاخیر انداخته‌اند.

«هاوایی در ابتدا می‌خواست تمامی بازگشت‌های مالیاتی را تا ماه ژوئیه، یعنی آغاز سال مالی، به تاخیر بیاورد اما دو هفته پیش تصمیم گرفت که وضع مالی‌اش اینقدر سالم هست که چک‌ها را برای کسانی که بازگشت مالیاتی‌شان در ماه ژانویه پردازش شده بود ارسال کند. نیویورک برای مدتی کوتاه نیم میلیارد دلار چک‌های بازگشت را تا آغاز سال مالی جدیدش در ماه آوریل به تعلیل انداخت. رود آیلند مهلت پر کردن فرم مالیاتی را تا ۱۱ مه تمدید کرد تا به مالیات‌دهندگانی که هنوز از سیل‌های شدید رنج می‌بردند کمک کند؛ این ایالت حالا بازپرداخت‌ها را به تاخیر انداخته تا مطمئن شود پول کافی برای پرداخت بدهی‌ها در ماه ژوئن دارد».

بله درست خواندید! کارگران فرم‌های بازگشت مالیاتی را پرد کرده‌اند و منتظر چک مالیاتی‌شان هستند و در عین حال مقامات پول آن‌ها را نگاه داشته‌اند تا مطمئن باشند می‌توانند از پس سایر خرج‌ها بر بیایند. پل ال. دیون، رئیس دفتر تحلیل درآمدهای ایالت رودآیلند، برای بدتر کردن کار گفته است: «ما از این وضعیت متأسفیم. ما متوجهیم که مردم روی این پول برای صورتحساب‌های کارت‌های اعتباری و غیره و غیره حساب کرده‌اند اما آن‌ها را به سرعت ارسال خواهیم کرد». او سپس توضیح می‌دهد که ۳۴۴۲۳ چک بازگشت مالیاتی را نگاه داشته‌اند.

می‌توان خشم کارگران معمولی آمریکایی را که بیش از اندازه مالیات داده‌اند، پولی که در واقع متعلق به آن‌ها است، تصور کرد از این‌که می‌بینند این پول را مقامات نگاه داشته‌اند. این کار بورژوازی آمریکا را در حل این معما سخت‌تر می‌کند که چگونه کارگران آمریکا را در مقابله با حمله‌های بی‌پایان علیه سطح زندگی‌شان آرام نگاه دارد.

خشم روزافزون کارگران آمریکا

ایالات متحده، همگام با وضعیتی که در بسیاری کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دیده‌ایم، شاهد کاهش چشمگیری در میزان اعتصاب و عضویت در اتحادیه‌های کارگری در سال‌های اخیر بوده است. اما بسته‌های ریاضت‌کشی که آغاز به کار می‌کنند بر کارگران بخش دولتی تاثیر می‌گذارند و این به تحریک واکنش انجامیده است. همین الان درون اتحادیه‌های معلمان آغاز مخالفت اعضا را می‌بینیم.

با آغاز تاثیرات کاهش مخارج دولت، معلمان معمولی هستند که رنج می‌برند. در آمریکا که بودم یکی از رفقای معلم ما توضیح داد که چطور در سیاتل درون اتحادیه معلمان، فزاکسیونی از مخالفین در سطح اعضا در حال شکل‌گیری است. خشم روزافزونی از آنچه بر سر نظام آموزش و پرورش می‌آید در جریان است و نارضایتی نسبت به رهبران اتحادیه‌های کارگری

پدیده آمده است. این به روشنی نشانه آن است که در آینده از پی می‌آید. در آمریکا سه میلیون معلم داریم، بخش قابل توجهی از نیروی کار که گزینه‌ای ندارد مگر سازماندهی و مبارزه.

مدت کوتاهی پس از این‌که آمریکا را ترک کردم خبر آغاز جنبشی بزرگ بین پرستاران را شنیدم. بیش از ۱۲ هزار پرستار دست به اعتصابی یک روزه در ۱۰ ژوئن در ۱۴ بیمارستان منطقه‌ی مینی‌سوتاپولیس زدند. اعتصاب بر سر نسبت پرستار به بیمار و مزایای حقوق بازنشستگی بود. در عین حال یک قاضی در سان فرانسیسکو وارد شد تا اعتصاب ۱۲ هزار پرستار را در بیمارستان‌های دانشگاه کالیفرنیا و مراکز بهداشتی دانشجویی متوقف کند. مجدداً اختلاف بر سر تعداد کارگران بود.

در نیویورک در ابتدای ماه ژوئن شاهد اعتصاب ۵۰۰ نظافتچی، نگهبان و متصدی پارکینگ بودیم که در اختلاف بر سر قرارداد در مجتمع مسکونی کو آپ سیتی در شمال شرقی محله برانکس دست به اعتصاب زدند. کو آپ سیتی مجموعه‌ای با ۲۵ ساختمان است که بیش از ۵۰ هزار نفر در آن زندگی می‌کنند و در ضمن تا روزی ۴۰ تن زباله ایجاد می‌کند.

معمولاً در چنین موقعیتی انتظار می‌رود ساکنین عصبانی باشند که چرا زباله‌شان جمع‌آوری نشده است. اما این اتفاقی نیست که در طول اعتصاب افتاد. نیویورک تایمز در روز ۲ ژوئن گزارش داد:

«کورتنی لاملی ۳۶ ساله که ۱۶ سال در کو آپ سیتی کار کرده و تمام عمرش را اینجا زندگی کرده گفت: «نمی‌خوام بینم این‌جا نابود می‌شه. ما کار می‌کنیم که این‌جا برای همه چهره خوبی داشته باشه. اما اگه دستمزد منو متوقف کنند، دادن پول اجاره‌ام سخت می‌شه»».

مقاله سپس توضیح می‌دهد:

«ساعاتی پس از آغاز اعتصاب بسیاری از ساکنین زباله خود را بیرون گذاشتند و به انجام وظایف کوچک دیگری که ناتمام مانده بود پرداختند. علیرغم این اضافه‌کاری‌ها، بیشتر مردم می‌گویند طرفدار اتحادیه هستند. آن‌ها به مدیران خسیس، حمایت دیرین از کارگران و محبت نسبت به همسایگان‌شان اشاره می‌کنند.

«وینست متیوز ۸۴ ساله، کارگر بازنشسته پست که در سال ۱۹۹۳ به کو آپ سیتی نقل مکان کرده، گفت: «باید با کارگران صمیمی باشیم چرا که خودمان کارگر هستیم. کار به این بچه‌ها که ایستادگی می‌کنند می‌رسد من طرف مدیریت را نمی‌گیرم»».

جستجوی بدیل

حال و هوای ساکنین کو آپ سیتی از حال و هوایی خبر می‌دهد که در سراسر ایالات متحده در جریان است. کارگران آمریکا فرقی با کارگران بقیه جهان ندارند. اغلب در میان چپ در بسیاری از کشورهای جهان شاهد نوعی ضدآمریکاجری زمخت هستیم که همه چیز آمریکایی را بد می‌داند. این اشتباه گرفتن نقش امپریالیسم آمریکا با طبقه کارگر آمریکا است با این وجود که این طبقه در واقع متحد کارگران جهان است.

آنچه من در تنها یکی دو هفته حضور در کانادا و آمریکا دیدم به روشنی نشان می‌دهد که کارگران این دو کشور تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار گرفته‌اند. بحران سرمایه‌داری به شانه آن‌ها افتاده است. آن‌ها نمی‌توانند این وضع را خیلی طولانی‌تر ادامه دهند. جایی می‌رسد که باید دست به مبارزه بزنند و در این روند به دنبال بدیل‌هایی برای این نظام خواهند بود.

من با گروه‌های مختلف کارگران و جوانان صحبت کردم و آنچه بیش از همه مرا تکان داد این بود که چقدر نسبت به تحلیلی مارکسیستی که به زبانی ساده و روشن توضیح داده شود و آنچه بر اقتصاد می‌گذرد و چگونگی تاثیر آن بر مردم کارگر عادی را بیان کند، گشاده‌رو هستند.

یکی از جوانانی که با او صحبت کردم از کالیفرنیا بود و تازه به «اتحاد بین‌المللی کارگران» (WIL) (گروه رفقای ما در آمریکا-م) پیوسته بود. او توضیح می‌داد که آنچه او را در ابتدا به فکر انداخته مشکلات مالی است که خانواده‌اش از سر گذرانده. این او را به این فکر انداخته که اداره جامعه حتما راه دیگری هم دارد. رفیقی دیگر، از تگزاس، توضیح می‌داد که آنچه او را به سیاست سوسیالیستی کشانده این بوده که دیده مادرش خانه‌اش را یکی دو سال پیش از دست داده و به بانک‌ها سپرده.

احساس من این بود که طبقه کارگر آمریکا را به گوشه‌ای هل می‌دهند و به زودی در همان گوشه به نبرد دست می‌زنند. این اتفاق که بیافتد وضعیت کل جهان تغییر می‌کند. تا بحال طبقه حاکم آمریکا ارباب جهان بوده است و نیروهایش را به سراسر کره زمین فرستاده است. به زودی مجبور می‌شود حواسش را جمع حیات خلوت خودش کند.

وبسایت مارکسیست‌های آمریکای شمالی:

<http://www.marxist.ca/>: (کانادا)

گرایش بین‌المللی مارکسیستی (کیک، فرانسوی): <http://www.marxiste.qc.ca/>

اعتراض سوسیالیستی (آمریکا): <http://www.socialistappeal.org/>

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی (<http://www.marxist.com/>)، ۲۵ ژوئن ۲۰۱۰

اولین انتشار در «مبارزه طبقاتی»: <http://www.mobareze.org/>